**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه دهم\_27 مهر 1399**

[خلاصه ایی از مطالب گذشته]

سیر بحثی که تاکنون داشتیم این بود که ابتدا معنای تعارض، تعادل و تراجیح را بیان کنیم، و ببینیم چه عنوانی برای بحث مناسبتر است. ما به این نتیجه رسیدیم که عنوان تخالف الحجج هم فراگیر تر است و هم منطبق بر تعابیری که در روایات در مورد اختلاف الاحادیث مشاهده می شود؛ هست.

در مبحث بعد این سوال مطرح شد که شما آن مواردی را که جمع عرفی هست، به اصطلاح قم، آیا موارد جمع عرفی را داخل عنوان تعارض می دانید یا نه؟ اینجا چون کلام شیخ را مطرح کرده بودیم، ذیل کلام شیخ انصاری بحثی از حکومت مطرح شد، و ان شاء الله این بخش از بحث که آیا حکومت داخل بحث تعارض است یا نه؟ بعدا مفصل تر بررسی خواهد شد.

[بررسی کلام آیت الله سیستانی در مساله]

عرض کردیم بهتر آن است که چون مبنا را بر طبق تقریرات سید سیستانی دامت برکاته قرار دادیم، ببینیم ابتدا ایشان در مساله چه فرموده اند، بعد ان شاء الله نظر اعاظم دیگر مطرح شود، تا در نهایت چه باید بگوییم؟

در بحث ثانی در تقریرات، عنوان این است:

موارد الجمع العرفی

با یان سوال شروع می شود که آیا کلمۀ تعارض در اصطلاح شما موارد جمع عرفی را هم در بر میگیرد یا نه؟ محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه و نیز بعض الاعاظم از جمله حضرت آقای خویی، معتقدند به این اینکه لزومی ندارد، شما موارد جمع عرفی را داخل تعارض قرار بدهید، ولی خود ایشان چنان که قبلا هم اشاره شد، معتقد است به این که موارد جمع عرفی داخل بحث تعارض خواهد بود، نه این که استطرادی باشد، بلکه از مهمترین مباحث تعارض همین بحث جمع عرفی است.

[تخصیص]

اولین مقامی که ایشان مطرح می فرمایند، بحث تخصیص است، یعنی یکی از دو دلیل کاشف از این باشد که در دلیل دیگر که عام است، اراده جدیه به تمام مصادیق عام تعلق نگرفته است.

**بمعنا ان مقام الاثبات، فی الدلیل الآخر، اوسع من مقام الثبوت، و عدم مطابقة الارادة الاستعمالیة للارادة الجدیة**.

این دو عبارت، که در تقریرات است، عطف تفسیر است نه این که دو مطلب باشد.

مقام اثبات یعنی این شما و تمام ادله هم عام و هم خاص. و مقام ثبوت یعنی آنچه که در عالم واقع باید بر طبق آن حکم کنیم.

اراده استعمالیه مقام اثبات است. ارادۀ جدیه مقام ثبوت است. در مقام اثبات که ارادۀ استعمالیه است اکرم العلماء همۀ علماء فاسق یا عادل، اما در ارادۀ جدیه که همان مقام ثبوت است، خصوص عالم عادل مراد است. پس **مقام الاثبات و ان شئتَ فقل الإرادة الاستعمالة اوسع من مقام الثبو**ت یا بفرمائید **من الارادة الجدیه**.

این عبارت چون مغلق بود یک مقداری توضیحش دادیم.

این معنای تخصیص. پس هر تخصیصی شما می خواهید به این نتیجه برسید که ارادۀ جدی گوینده به آن عام با تمام مصادیق تعلق نگرفته است.

[دو صورت در تخصیص]

حال می فرماید و للتخصیص صورتان:

1. عموم و خصوص من وجه

اینکه بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه باشد. اینجا قطعا در مادۀ اجتماع تعارض هست، و عقلا با نگاه اول دو دلیل را در نقطۀ اجتماع متعارضین می بینند، متخالفینی می بینند، مگر این که یکی از این دو دلیل مزیتی بر دیگری داشته باشد که بتواند حتی مادۀ اجتماع را هم در بر بگیرد، ولی یکی نه. در چنین جایی ملتزم به تخصیص می شویم علاجا للتعارض.

مثل آنجا که اگر بخواهیم یکی از دو عام را بر دیگری ترجیح بدهیم، لغویت عام دیگر لازم بیاید. این مثالش معروف است، مثال روایی و بارز هم دارد، ما دو روایت داریم، یک روایت می گوید "**کل شیء یطیر، لا باس ببوله و خرئه**". هر چیزی که پرواز کند، هر پرنده ایی، لا باس ببوله و خرئه. یعنی پاک است، پرنده بول و خرئش پاک است.

روایت دوم، می گوید "**اغسل ثوبک من ابوال ما لا یاکل لحمه**"، پیراهنت را اگر بول حیوان غیر ماکول اللحم به آن اثابت کرد، بشور، خب یعنی نجس است دیگر، امر به تفسیر معنایش نجاست است.

حال ما حیواناتی داریم پرنده نیستند، ماکول اللحم هم نیستند مثل گرگ. این جا دلیل دوم دلالت می کند بر نجاست بول و خرء آن و دلیل اول هم معارضه ایی ندارد، چون دلیل اول مال پرندگان بود، این یک مادۀ افتراق.

مادۀ افتراق دیگر پرندگانی که مأکول اللحم هستند، باز دو دلیل دعارضی با یکدیگر ندارند. اما پرندۀ غیر ماکول الحکم مثل طوطی و عقاب این ها پرنده هستند و ماکول اللحم هم نیستند، ما باشیم و دلیل اول می گوییم این پاک است و لو ماکول اللحم نباشد. ما باشیم و دلیل دوم که می گوید ما لا یوکل لحمه بولش نجس است، این پرنده هم بول و خرئش نجس است چون ماکول اللحم نیست. پس در مثل طوسی و امثال آن از پرندگان غیر ماکول اللحم تعارض می کند می شود مادۀ جمع، بقول ایشان، مجمع الدلیلین.

حال اگر آمدید و گفتید درست است روایت اول می گوید کل شیء یطیر لا باس ببوله و خرئه، درست است اما با توجه به دلیل دوم، می گوییم آن عام را تخصیص می زنیم، می گوییم کل شیء یطیر، یعنی ماکول اللحم، نه غیر ماکول اللحم، اگر گفتید به برکت "اغسل ثوبک من ابوال ما لا یوکل لحمه" روایت اول را که می گوید "کل شیء یطیر لا باس ببوله و خرئه" تخصیص می زنیم، مشکلی به وجود می آید؟ خب تخصیص می زنیم.

بله مشکلی به وجود می آید و آن مشکل این است که اگر این تخصیص را بزنیم، عنوان یطیر، طائر در خبر اول لغو خواهد شد. اما اگر به عکس وارد شدیم یعنی خبر دوم را تخصیص زدی، به خبر اول و نتیجه گرفتی که هر پرنده ایی بول و خرئش پاک است، چه ماکول اللحم و چه غیر ماکول اللحم، لغویت عنوان ما لا یوکل لحمه لازم نیامده است، حیوانات دیگری که غیر ماکول الحکم هستند و پرنده هم نیستند، می ماند تحت دلیل دوم.

اگر این راه را برگزیدید هیچ کدام از دو دلیل لغو نخواهد شد.

پس قانون اولیه در تعارض به عموم من وجه این است که تعارضان درگیر باشد و چه بسا به تساقط در ماده اجتماع بیانجامد مگر مثل مثال مذکور که این جا یکی از دو دلیل را به برکت دلیل دیگر، تخصیص می زنیم، تا لغویتی لازم نیاید.

این یک مزیت، یک مزیت دیگر هم در عامین من وجه بحث "اختلاف نسبت" است که بگذارید ان شاء الله وقتی رسیدیم خدمتش.

بیاییم سراغ اصل بحث نتیجه این است که اگر عامین من وجه را در این مثال و یا انقلاب در نسبت از تعارض خارج کردیم به جهت یک نکته ایی بود که بیان شد و ان لغویت بود و این خارج کردن از بحث تعارض به این معنا نیست که اساسا تعارضی نبود، تعارض بود به این وسیله علاج تعارض کردیم، اینجا بحث قرینۀ عرفیه هم در کار نیست، مثل عام و خاص های معمولی که برخی گفته اند، برخی از این مزایا مثل همین مثال لغویت یا مثال انقلاب در نسبت این ها را فقها ازش غافل هستندف بعضی هاش اختلافی است مثل این انقلاب در نسبت تا چه رسد به این که جمع عرفی باشد و قابل فهم مردم.

خلاصه این که این موارد از عموم و خصوص من وجه باید با تامل و دقتی فقهی، اصولی رفع تعارض کنیم این ها از بحث تعارض خارج نیستند، موضوعا؛ بله رفع تعارض می کنیم، می گوییم دیگر تعارض ندارند؛ اما حال تعارض ندارند معنایش این نیست که از اول تعارض نداشند، تعارض داشتند! پس اینجا داخل بحث تعارض است. نهایتا یک راه حل پیدا می کنیم. این یک مورد.

گفتیم عموم و خصوص دو جور است یکی من وجه بود که بیان شد. اما صورت دوم:

1. صورت دوم این که نسبت بین دو دلیل عموم و خصوص مطلق باشد. یک دلیل گفته است اکرم العلماء و یک دلیل گفت است زید عالم را اکرام نکن، اینجا تنافی بین دو تا مدلول است؛ چون مدلول عام ایجاب کلی است و مدلول خاص سلب جزئی است. و بین ایجاب کلی "اکرم کل العلماء" با سلب جزئی "لا تکرم زیدنا العالم"، تنافی و تناقض است، عکسش هم همین است، بگوید "لا تکرم الادباء"، "اکرم زید الادیب"، این هم همان است، تنافی و تناقض هست.

خلاصه الکلام در عموم و خصوص، چه عموم خصوص من وجه و چه عموم و خصوص مطلق، تعارض هست، بله ممکن است شما بیایید این تعارض ها را برطرف کنید، البته هنوز در عموم و خصوص مطلق توضیح مطلب را ندادیم، فقط می گویم بین الدلیلین تناقض و تنافی، در عموم و خصوص من وجه، چه احد الدلیل بر دیگری مزیتی داشته باشد، و چه نداشته باشد، باز داخل بحث تعارض است. چرا؟ چون حتی انجا که احد الدلیلین بر دیگری ترجیح دارد، شما با اعمال نظر رفع تعارض می کنید، نه این که یک مطلب ساده ایی باشد، دقت می خواهد تا رفع تعارض بشود، آنجایی هم که احد الدلیل بر دلیل آخر ترجیح ندارد، تعارض که مستقر است، پس موارد عموم و خصوص من وجه داخل تعارض است و تا الان هم می گوییم موارد عموم و خصوص مطلق هم چون بین ایجاب کلی و سلب جزئی یا به عکس سلب کلی و ایجاب جزئی تعارض هست، تنافی هست، این جا هم تنافی هست، حال باید این را بازتر کنیم به صورتی که به نظر مبارک ایشان خلافا للنائینی و خلافا للخویی قدس الله نفسهما، موارد تخصیص داخل بحث تعارض باشد، ان شاء الله مطالعه بفرمائید برای بحث فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین